

شکل‌های زندگی: به‌مناسبت انتشار «ویلیام شکسپیر» تری ایگلتون

پیشی گرفتن شکسپیر



نادر شهریوری (مدقی)

هنگامی که تری ایگلتون می‌گوید به‌نظر می‌رسد شکسپیر، مارکس و ویتگنشتاین و… خوانده باشد قصدش البته آن نیست که بگوید شکسپیر آثار اندیشمندان چند قرن بعد از خودش را خوانده است، بلکه منظور ایگلتون تأکید بر درک «زمان حال» است. منظورش آن است که بگوید شکسپیر و به‌طورکلی هر متن ادبی را بایستی بنا بر مقتضیات زمان حال بررسی کرد. زیرا تنها در این صورت می‌توان شکسپیر معاصر را دریافت و یا به استنتاجاتی از شکسپیر نائل شد که خود وی از آن بی‌خبر است و یا به شناختی آن متن رسيد که حتی دقیق‌تر و بهتر از شناختی است که خود شکسپیر به‌مت‌های خود داشته است. «مکبث» شکسپیر با تندر و آذرخش شروع می‌شود. در میان تندر و آذرخش سه خواهر جادو وارد می‌شوند. جادوگران که کم‌گویند با درود به مکبث، سپهسالار پرافتخار و شجاع و همین‌طور خوشاوند دانکن پادشاه اسکاتلند آینده او را پیشگویی می‌کنند.

«جادوی یکم: درود، مکبث! درود بر تو، سپهسالار کلامز

جادوی دوم: درود، مکبث! درود بر تو، سپهسالار کودور

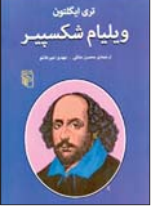
جادوی سوم: درود، مکبث! که از این پس پادشاهی خواهی کرد.»

مکبث که سخت تحت‌تاثیر پیشگویی سه خواهر جادو قرار می‌گیرد، از آنان می‌خواهد و حتی فرمان می‌دهد که دراین‌باره بیشتر توضیح بدهند. اما جادوگران کم‌گو، به‌یکباره ناپدید می‌شوند. بااین‌حال پیشگویی سه خواهر جادو، کنش اساسی نمایشنامه «مکبث» و استارت مکبث برای کسب قدرت سیاسی می‌شود. فی‌الواقع پیشگویی سه خواهر جادو مکبث را وسوسه می‌کند و میل به قدرت را در وی تشدید می‌کند. آنگاه مکبث به باری همسر خویش، لیدی مکبث درصدد برمی‌آید تا دانکن پادشاه اسکاتلند را به قتل برساند، تا خود شاه به‌تخت‌نشسته اسکاتلند شود. نمایش «مکبث» با کشتار شروع و با آن به پایان می‌رسد. هر لحظه بر موج خون افزوده می‌شود، همه در خون راه می‌روند. به یک معنا نمایش «مکبث»، جنگ قدرت به شکل عریان آن است. در وهله اول به نظر می‌رسد قهرمان اصلی نمایش، چنان‌که از عنوان آن برمی‌آید مکبث و یا لیدی مکبث، زنی که مصر و مشوق همسر خویش برای پادشاهی است باشد، درحالی‌که به نظر ایگلتون قهرمان اصلی «جادوگران‌اند»، زیرا آنان‌اند که با افکاری بلندپروازانه مکبث را وسوسه می‌کنند و «جریان میل را در درون او به راه می‌اندازند.» به نظر ایگلتون جادوگران ناباور (سه دختر جوان) از قضا بارورترین‌اند و نقش «ناخودگاه» را ایفا می‌کنند. «یعنی آن چیزی که خطرناک است و باید تبعید و سرکوب شود ولی همیشه احتمال می‌رود با تمام قوا بازگردد.»

«میل» (D’esire) صرف‌نظر از تعبایر متفاوتش، می‌توان آن را طلب چیزی مشخص و یا نتیجه‌ای دانست که تحقق آن توام با لذت و رضایت است. «میلی» که منشأ اعمال مکبث، قربانی‌کردن و قربانی‌شدن، کسب قدرت و خلع‌شدن از آن است میل به معنای واقعی است یعنی چیزی که هیچ‌گاه محقق نمی‌شود. این همان بازتعریفی است که لکان از مفهوم میل دارد، میلی که تحقق و ارضای

کامل هدف آن نیست بلکه هدف بازتولید خودش به مثابه میل است. آنچه در مکبث به‌وضوح مشاهده می‌شود عدم ارضای کامل میل در جنگ بی‌پایان برای کسب قدرت است. هدفی که هیچ‌گاه به نقطه نهایی نمی‌رسد بلکه با خون آغاز می‌شود و با خون ادامه می‌یابد زیرا میل است که فرمان می‌راند، میلی که هیچ‌گاه به طور کامل محقق نمی‌شود. شروع نمایش «شاهالیر» با اقدامی نمایشی به وسیله شاهالیر آغاز می‌شود. شاهالیر در یک خودکنشی سیاسی و به یک تعبیر در یک اقدام کاملاً غیرسیاسی، تصمیم می‌گیرد که قدرت و قلمرو پادشاهی‌اش را میان سه دختر خود و همسرانشان تقسیم کند. بدین‌منظور لیر از دخترانش می‌خواهد تا میزان علاقه به پدر تاج‌دارشان را با کلمات بیان کنند. «لیر: می‌خواهیم بدانیم که کدام‌یک‌تان بیشتر دوست‌مان دارد تا در بی هماوردی سرشت و شایستگی، بیشترین سهم را از عطایای ما ببرد.»

آنچه ملاک تقسیم قلمرو پادشاهی به وسیله لیر است، همانا کلماتی است که لیر دوست می‌دارد آن را از زبان دخترانش بشنود، با این کار لیر می‌خواهد برای عشق – در اینجا عشق پدر، فرزندی – که گاه حتی ممکن است به «بیان» درنیاید، حد و مرز معین کند و سبکی و سنگینی آن را به طور کمی بسنجد. فرمالیسف نهفته در «شاهلیر» مانع از آن است که وی تصویری واقعی از موقعیت سیاسی خویش و همین‌طور موقعیت عاطفی خویش نسبت به دخترانش داشته باشد. در آخر نیز همین فرمالیسف، جادکردن هر چیز از ماهیت و حقیقت وجودی خویش، نقطه عزیمت شاهلیر به آستانه‌های جنون می‌شود. زبان گاه با وراجی و بیهودگی «سرشار از تورم» می‌شود، در این عرصه گونریل و ریگان گوی سبقت را از خواهر کوچک‌تر خویش کوردلیا می‌ربایند. آنان در پی فراخوان لیر برای بیان کلام محبت‌آمیز درصدد برمی‌آیند تا با حجمی وسیع از کلمات، عشق خود را به پدرشان، شاهلیر بیان کنند. چنین حجمی از کلمات که ورای همه ارزش‌ها بیان می‌شود، البته هر ارزشی را از میان می‌برد. در این صورت عشق معنای حقیقی خود را از دست می‌دهد و صرفا به مشت‌ی و یا دقیق بگوییم به انبوهی از کلمات توخالی بدل می‌شود. در نهایت نیز دو دختر بزرگ‌تر شاهلیر– گونریل و ریگان– به همان فرمالیسمی دچار می‌شوند که شاهلیر به آن دچار است و نسبت به عشق همان تصور سطحی و موهومی را دارند که لیر دارد. از میان سه دختر لیر، تنها کوردلیا– کوچک‌ترین دختر لیر– است که برخلاف دو خواهر خویش– نه با توری از کلمات کنه با کمبود کلمات و به تعبیری با خلا و فقدان آن روبه‌رو می‌شود. کوردلیا در مقابل گنده‌گویی خواهرانش به همان «اندک» و یا «هیچ» بسنده می‌کند. از نظرش «آگاه‌شدن از هیچی خود چیزی شدن است.»^۶ کوردلیا به‌هیچ‌روی، وراجی ظاهر‌سازانه و ساتی‌مانتالیزم فریبکارانه خواهرانش



ویلیام شکسپیر

تری ایگلتون
ترجمه محسن ملکی، مهدی امیرخانلو
نشر مرکز

شخصی‌ترین اثر شکسپیر

با تفسیرهایش بخوانیم می‌توانیم به انسجام آن پی ببریم و شاید به همین دلیل است که طبیب‌زاده فقط به ترجمه شعرهای این منظومه اکتفا نکرده و غزلوارها را همراه با تفسیرهایشان منتشر کرده است. خود او در این مورد نوشته: «اگر آن را با صوری و همراه با تفسیرهایش از ابتدا بخوانیم و بیش برویم، دیری نمی‌گذرد که طرح کلی‌اش را درمی‌یابیم و با شخصیت‌های سایه‌مانندش هر چه بیشتر آشنا می‌شویم، و آنگاه به ساختار روایی بسیار پیچیده و هیجان‌انگیزش راه می‌یابیم.»

طبیب‌زاده در پیشگفتارش، به مثلی عشقی اشاره می‌کند که در شعر شکسپیر با آن مواجه می‌شویم. مثلی عشقی که در پرآشوب‌ترین شرایط اجتماعی و سیاسی زمانه شکل گرفته است: اشراف‌زاده‌ای جوان و زیبا، زنی سیه‌چشم (و احتمالاً سیه‌چرده) و هوس‌باز، و بالاخره شاعری شوریده و عاشق‌پیشه. شکسپیر در هر غزلواره، ضمن آنکه بخشی از ماجرا را شرح می‌دهد به بیان پاره‌ای از عقاید و افکارش نیز می‌پردازد و ضمناً سبک با آرایه ادبی جدیدی را که پسند روز بوده است را هم می‌آزماید. او درعین‌حال با طنزی گزنده، به تمام باورها و قراردادهای ادبی زمانه نیز می‌تازد. طبیب‌زاده به برخی از مهم‌ترین س‌سوال‌هایی که پژوهشگران درباره «غزلواره‌ها» مطرح کرده‌اند نیز



غزلواره‌ها

ویلیام شکسپیر

ترجمه و تفسیر امید طبیب‌زاده

نشر نیلوفر

ادبیات

جاسوسی

که‌ازکره‌شمالی‌آمد

«روح گریبان من» یک داستان واقعی است که از پشت حصارهای سفت‌وسخت کره شمالی به بیرون درز کرده است؛ داستان یک جاسوس زن کُره‌ای به نام کیم هیون هی که جاسوس کره شمالی بود و بعدها آن‌چه را در زندگی پرفرازونشیبش تجربه کرد نوشت که حاصل آن همین کتاب «روح گریبان من» است؛ کتابی که با ترجمه فرشاد رضایی در نشر ققنوس به چاپ رسیده است. در توضیح پشت جلد ترجمه فارسی «روح گریبان من» درساره این کتاب و نویسنده‌اش می‌خوانیم: «روح گریان من داستان زندگی زنی است که تحت حکومت کره شمالی، در نوجوانی از خانواده‌اش جدا شد، سخت‌ترین آموزش‌های نظامی را از سر گذراند، به‌عنوان جاسوس به بسیاری از کشورهای جهان سفر کرد و یکی از خوف‌ناک‌ترین ماموریت‌های جاسوسی ممکن را به سرانجام رساند. او فرصت یافت از فرازونشیب‌های زندگی پرماجرا، دردناک و سرشار از ترس و رنج خود و حکومت مرموز کره شمالی بگوید و پس از ترجمه کتابش به یازده زبان زنده دنیا، افراد بسیاری از داستان زندگی کیم هیون هی باخبر شدند.» کتاب با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن کیم هیون هی خاطره خود را از زمانی نقل می‌کند که دادگاهی در کره جنوبی او را به جرم منفجرکردن هواپیمایی از آن کشور محاکمه می‌کند. کیم منتظر است تا مجازاتش اعلام شود. دادگاه کیم هیون هی را به اشد مجازات محکوم می‌کند. مجازاتی که البته در نهایت، کیم هیون هی از آن جان به‌در می‌برد. او بعد از این ماجرا به آدمی دیگر بدل می‌شود که نمی‌خواهد دوباره به دامی بیافتد که پیش از این به آن گرفتار شده است. او از گذشته خود پشیمان است و خشمگین است از آن‌چه در کره شمالی بر سر او آمده و بر سر دیگرانی خواهد آمد که همچنان در سیطره حکومت کره شمالی روزگار می‌گذرانند. فصل اول کتاب با ابراز همین خشم آغاز می‌شود: «وقتی به میلیون‌ها کودکی که هر سال در کره شمالی به دنیا می‌آیند و همچنین به تمام کودکانی که در چهل سال گذشته و بعد از آزادی از زاپین به دنیا آمده‌اند فکر می‌کنم، خشم تمام وجودم را می‌گیرد. هر کودکی دقیقاً همان تعالیمی را آموخته و خواهد آموخت که من آموختم و همان دروغ‌ها را هم باور خواهد کرد. این تباهی دردناک عمر انسان‌هاست که دارد رخ می‌گیرد. کارهایایی می‌توانند توضیحی هم باشد برای این‌که من چگونه تشویق شدم به سمت کارهایی بروم که بعدها انجام دادم.» کیم هیون هی در ادامه، شرح زندگی خود را از کودکی آغاز می‌کند. از خانواده‌اش می‌گوید و از این‌که چطور ناگهان به ستاره سینما بدل می‌شود، گرچه پدرش با ادامه حضورش در سینما مخالفت می‌کند. بعد از آن وارد رسته پیشاهنگان جوان می‌شود و به تدریج وارد همان عرصه‌ای می‌شود که بعدها از ورود به آن ابراز پشیمانی می‌کند. او را به تدریج به نحوی شستوشی مغزی می‌دهند که از وابستگی به خانواده‌اش خجالت می‌کشد. دیدارهایش با خانواده محدود است و او این دیدارها را این‌گونه شرح می‌دهد: «این دیدارها بر از غم و غصه بود. والدینم از این‌که رفتن مرا ببینند اکراه داشتند و من آن‌موقع از وابستگی آن‌ها به خودم یک جورهایی خجالت می‌کشیدم و این احساسی است که یک شهروند کاملاً شستشوی مغزی شده در کره شمالی باید داشته باشد.»

روایتی از داستان زندگی کیم هیون هی باخبر شدند.» کتاب با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن کیم هیون هی خاطره خود را از زمانی نقل می‌کند که دادگاهی در کره جنوبی او را به جرم منفجرکردن هواپیمایی از آن کشور محاکمه می‌کند. کیم منتظر است تا مجازاتش اعلام شود. دادگاه کیم هیون هی را به اشد مجازات محکوم می‌کند. مجازاتی که البته در نهایت، کیم هیون هی از آن جان به‌در می‌برد. او بعد از این ماجرا به آدمی دیگر بدل می‌شود که نمی‌خواهد دوباره به دامی بیافتد که پیش از این به آن گرفتار شده است. او از گذشته خود پشیمان است و خشمگین است از آن‌چه در کره شمالی بر سر او آمده و بر سر دیگرانی خواهد آمد که همچنان در سیطره حکومت کره شمالی روزگار می‌گذرانند. فصل اول کتاب با ابراز همین خشم آغاز می‌شود: «وقتی به میلیون‌ها کودکی که هر سال در کره شمالی به دنیا می‌آیند و همچنین به تمام کودکانی که در چهل سال گذشته و بعد از آزادی از زاپین به دنیا آمده‌اند فکر می‌کنم، خشم تمام وجودم را می‌گیرد. هر کودکی دقیقاً همان تعالیمی را آموخته و خواهد آموخت که من آموختم و همان دروغ‌ها را هم باور خواهد کرد. این تباهی دردناک عمر انسان‌هاست که دارد رخ می‌گیرد. کارهایایی می‌توانند توضیحی هم باشد برای این‌که من چگونه تشویق شدم به سمت کارهایی بروم که بعدها انجام دادم.» کیم هیون هی در ادامه، شرح زندگی خود را از کودکی آغاز می‌کند. از خانواده‌اش می‌گوید و از این‌که چطور ناگهان به ستاره سینما بدل می‌شود، گرچه پدرش با ادامه حضورش در سینما مخالفت می‌کند. بعد از آن وارد رسته پیشاهنگان جوان می‌شود و به تدریج وارد همان عرصه‌ای می‌شود که بعدها از ورود به آن ابراز پشیمانی می‌کند. او را به تدریج به نحوی شستوشی مغزی می‌دهند که از وابستگی به خانواده‌اش خجالت می‌کشد. دیدارهایش با خانواده محدود است و او این دیدارها را این‌گونه شرح می‌دهد: «این دیدارها بر از غم و غصه بود. والدینم از این‌که رفتن مرا ببینند اکراه داشتند و من آن‌موقع از وابستگی آن‌ها به خودم یک جورهایی خجالت می‌کشیدم و این احساسی است که یک شهروند کاملاً شستشوی مغزی شده در کره شمالی باید داشته باشد.»

روایتی از داستان زندگی کیم هیون هی باخبر شدند.» کتاب با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن کیم هیون هی خاطره خود را از زمانی نقل می‌کند که دادگاهی در کره جنوبی او را به جرم منفجرکردن هواپیمایی از آن کشور محاکمه می‌کند. کیم منتظر است تا مجازاتش اعلام شود. دادگاه کیم هیون هی را به اشد مجازات محکوم می‌کند. مجازاتی که البته در نهایت، کیم هیون هی از آن جان به‌در می‌برد. او بعد از این ماجرا به آدمی دیگر بدل می‌شود که نمی‌خواهد دوباره به دامی بیافتد که پیش از این به آن گرفتار شده است. او از گذشته خود پشیمان است و خشمگین است از آن‌چه در کره شمالی بر سر او آمده و بر سر دیگرانی خواهد آمد که همچنان در سیطره حکومت کره شمالی روزگار می‌گذرانند. فصل اول کتاب با ابراز همین خشم آغاز می‌شود: «وقتی به میلیون‌ها کودکی که هر سال در کره شمالی به دنیا می‌آیند و همچنین به تمام کودکانی که در چهل سال گذشته و بعد از آزادی از زاپین به دنیا آمده‌اند فکر می‌کنم، خشم تمام وجودم را می‌گیرد. هر کودکی دقیقاً همان تعالیمی را آموخته و خواهد آموخت که من آموختم و همان دروغ‌ها را هم باور خواهد کرد. این تباهی دردناک عمر انسان‌هاست که دارد رخ می‌گیرد. کارهایایی می‌توانند توضیحی هم باشد برای این‌که من چگونه تشویق شدم به سمت کارهایی بروم که بعدها انجام دادم.» کیم هیون هی در ادامه، شرح زندگی خود را از کودکی آغاز می‌کند. از خانواده‌اش می‌گوید و از این‌که چطور ناگهان به ستاره سینما بدل می‌شود، گرچه پدرش با ادامه حضورش در سینما مخالفت می‌کند. بعد از آن وارد رسته پیشاهنگان جوان می‌شود و به تدریج وارد همان عرصه‌ای می‌شود که بعدها از ورود به آن ابراز پشیمانی می‌کند. او را به تدریج به نحوی شستوشی مغزی می‌دهند که از وابستگی به خانواده‌اش خجالت می‌کشد. دیدارهایش با خانواده محدود است و او این دیدارها را این‌گونه شرح می‌دهد: «این دیدارها بر از غم و غصه بود. والدینم از این‌که رفتن مرا ببینند اکراه داشتند و من آن‌موقع از وابستگی آن‌ها به خودم یک جورهایی خجالت می‌کشیدم و این احساسی است که یک شهروند کاملاً شستشوی مغزی شده در کره شمالی باید داشته باشد.»

روایتی از داستان زندگی کیم هیون هی باخبر شدند.» کتاب با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن کیم هیون هی خاطره خود را از زمانی نقل می‌کند که دادگاهی در کره جنوبی او را به جرم منفجرکردن هواپیمایی از آن کشور محاکمه می‌کند. کیم منتظر است تا مجازاتش اعلام شود. دادگاه کیم هیون هی را به اشد مجازات محکوم می‌کند. مجازاتی که البته در نهایت، کیم هیون هی از آن جان به‌در می‌برد. او بعد از این ماجرا به آدمی دیگر بدل می‌شود که نمی‌خواهد دوباره به دامی بیافتد که پیش از این به آن گرفتار شده است. او از گذشته خود پشیمان است و خشمگین است از آن‌چه در کره شمالی بر سر او آمده و بر سر دیگرانی خواهد آمد که همچنان در سیطره حکومت کره شمالی روزگار می‌گذرانند. فصل اول کتاب با ابراز همین خشم آغاز می‌شود: «وقتی به میلیون‌ها کودکی که هر سال در کره شمالی به دنیا می‌آیند و همچنین به تمام کودکانی که در چهل سال گذشته و بعد از آزادی از زاپین به دنیا آمده‌اند فکر می‌کنم، خشم تمام وجودم را می‌گیرد. هر کودکی دقیقاً همان تعالیمی را آموخته و خواهد آموخت که من آموختم و همان دروغ‌ها را هم باور خواهد کرد. این تباهی دردناک عمر انسان‌هاست که دارد رخ می‌گیرد. کارهایایی می‌توانند توضیحی هم باشد برای این‌که من چگونه تشویق شدم به سمت کارهایی بروم که بعدها انجام دادم.» کیم هیون هی در ادامه، شرح زندگی خود را از کودکی آغاز می‌کند. از خانواده‌اش می‌گوید و از این‌که چطور ناگهان به ستاره سینما بدل می‌شود، گرچه پدرش با ادامه حضورش در سینما مخالفت می‌کند. بعد از آن وارد رسته پیشاهنگان جوان می‌شود و به تدریج وارد همان عرصه‌ای می‌شود که بعدها از ورود به آن ابراز پشیمانی می‌کند. او را به تدریج به نحوی شستوشی مغزی می‌دهند که از وابستگی به خانواده‌اش خجالت می‌کشد. دیدارهایش با خانواده محدود است و او این دیدارها را این‌گونه شرح می‌دهد: «این دیدارها بر از غم و غصه بود. والدینم از این‌که رفتن مرا ببینند اکراه داشتند و من آن‌موقع از وابستگی آن‌ها به خودم یک جورهایی خجالت می‌کشیدم و این احساسی است که یک شهروند کاملاً شستشوی مغزی شده در کره شمالی باید داشته باشد.»

روایتی از داستان زندگی کیم هیون هی باخبر شدند.» کتاب با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن کیم هیون هی خاطره خود را از زمانی نقل می‌کند که دادگاهی در کره جنوبی او را به جرم منفجرکردن هواپیمایی از آن کشور محاکمه می‌کند. کیم منتظر است تا مجازاتش اعلام شود. دادگاه کیم هیون هی را به اشد مجازات محکوم می‌کند. مجازاتی که البته در نهایت، کیم هیون هی از آن جان به‌در می‌برد. او بعد از این ماجرا به آدمی دیگر بدل می‌شود که نمی‌خواهد دوباره به دامی بیافتد که پیش از این به آن گرفتار شده است. او از گذشته خود پشیمان است و خشمگین است از آن‌چه در کره شمالی بر سر او آمده و بر سر دیگرانی خواهد آمد که همچنان در سیطره حکومت کره شمالی روزگار می‌گذرانند. فصل اول کتاب با ابراز همین خشم آغاز می‌شود: «وقتی به میلیون‌ها کودکی که هر سال در کره شمالی به دنیا می‌آیند و همچنین به تمام کودکانی که در چهل سال گذشته و بعد از آزادی از زاپین به دنیا آمده‌اند فکر می‌کنم، خشم تمام وجودم را می‌گیرد. هر کودکی دقیقاً همان تعالیمی را آموخته و خواهد آموخت که من آموختم و همان دروغ‌ها را هم باور خواهد کرد. این تباهی دردناک عمر انسان‌هاست که دارد رخ می‌گیرد. کارهایایی می‌توانند توضیحی هم باشد برای این‌که من چگونه تشویق شدم به سمت کارهایی بروم که بعدها انجام دادم.» کیم هیون هی در ادامه، شرح زندگی خود را از کودکی آغاز می‌کند. از خانواده‌اش می‌گوید و از این‌که چطور ناگهان به ستاره سینما بدل می‌شود، گرچه پدرش با ادامه حضورش در سینما مخالفت می‌کند. بعد از آن وارد رسته پیشاهنگان جوان می‌شود و به تدریج وارد همان عرصه‌ای می‌شود که بعدها از ورود به آن ابراز پشیمانی می‌کند. او را به تدریج به نحوی شستوشی مغزی می‌دهند که از وابستگی به خانواده‌اش خجالت می‌کشد. دیدارهایش با خانواده محدود است و او این دیدارها را این‌گونه شرح می‌دهد: «این دیدارها بر از غم و غصه بود. والدینم از این‌که رفتن مرا ببینند اکراه داشتند و من آن‌موقع از وابستگی آن‌ها به خودم یک جورهایی خجالت می‌کشیدم و این احساسی است که یک شهروند کاملاً شستشوی مغزی شده در کره شمالی باید داشته باشد.»

روح گریان من
کیم هیون هی
ترجمه فرشاد رضایی
نشر ققنوس

مروار

مجموعه‌رمان ژانر

خلأ ژانر و ژانرنویسی در داستان‌نویسی ایران موضوعی است که در سال‌های اخیر زیاد درباره‌اش صحبت می‌شود. در چندسال اخیر هر چند نه به‌طور گسترده، اما جست‌وجوگریخته با آثاری مواجه بوده‌ایم که نویسندگان‌شان، گویی به جبران همین خلأ، داستان‌هایی ژانری نوشته‌اند. تعداد این آثار هرچند زیاد نبوده اما نشان از این دارد که ژانر و ژانرنویسی در این سال‌ها به دغدغه‌ای جدی برای گروهی از داستان‌نویسان تبدیل شده است. این را کم‌وبیش در برخی نشست‌ها و مصاحبه‌های ادبی سال‌های اخیر هم که موضوعشان ژانر و ژانرنویسی در ایران و جهان بوده، شاهد بوده‌ایم. اخیراً نیز انتشارات هیلا رمان‌هایی را منتشر کرده است که گویا حاصل پروژه‌ای است با هدف پرکردن همین خلأ، ژانرنویسی در ایران؛ این رمان‌ها در مجموعه‌ای با عنوان «رمان ژانر» که دبیر آن محمدرحسن شهسواری است منتشر شده‌اند. تاکنون چهار کتاب از این مجموعه به چاپ رسیده است که اولین آن‌ها رمانی است از خود محمدرحسن شهسواری، با عنوان «مرداد دیوانه»، رمان‌های «مجمعه جوان» از لاله زارع، «خاک آدم‌پوش» از ضحی کاظمی و «کاج‌ها وارونه‌اند» از سامان نوابی، سه رمان دیگری هستند که در مجموعه «رمان ژانر» منتشر شده‌اند. در بخشی از مقدمه‌ای که محمدرحسن شهسواری بر کتاب‌های این مجموعه نوشته آمده است: «ژانرنویس اگر در تسخیر عقل و احساس خواننده ناتوان باشد، در لحظه از هستی ساقط می‌شود. ازاین‌وست که باید به کمال بر ظرایف و شگردهای داستان‌گویی مسلط باشد و هم ازاین‌وروست که می‌توان ادعا کرد ژانرنویس‌عالی‌ترین و تکنیکی‌ترین شکل داستان‌گویی است. این واقعیت چنان روشن است که بر پایه آن نویسندگان بزرگ و صاحب‌سبک معاصر را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: یا استادان ژانرنویس، همچون استیون کینگ، جورج آر.آر.مارتین و دنیس لیهان، با آن دسته از نویسندگان ادبی‌نویس که با وقوف کامل بر قواعد ژانر سعی در گذشتن از آن‌ها دارند، همچون میلان کوندرا، بارکاس یوسا و فیلیپ رات.» شهسواری آن‌گاه وارد موضوع ژانرنویسی در ایران می‌شود و می‌نویسد: «در ایران اما نویسندگان از دریاز در ژانر رمانس (عاشقانه) می‌نوشته و بازار و مخاطبان مخصوص به خود را هم داشته‌اند. اما رمان‌نویسان فارسی، چه به‌لحاظ کمی و چه به‌لحاظ کیفی، در ژانرهایی مانند جنایی، تریلر (مهیج)، وحشت، علمی– تخیلی و فانتزی چندان فعال نبوده‌اند و چون آثار درخوری در این ژانرها نوشته یا منتشر نشده است، هنوز مشخص نیست که در صورت انتشار آثاری از این دست آن‌ها با اقبال مخاطب روبه‌رو خواهند شد یا نه.» در این مقدمه درباره هدف پروژه مجموعه رمان ژانر می‌خوانیم: «هدف اصلی این مجموعه نوشتن و انتشار رمان‌هایی متناسب با فرهنگ ایرانی (هرچند در برخی از وجوه تمایز چندانی میان ما و مخاطب جهانی وجود ندارد) و احترام به احساس، شعور و سلیقه فرهیخته نسل جدید مخاطبان است.»

چنانکه گفته نخستین رمان این مجموعه «مرداد دیوانه» از محمدرحسن شهسواری است که رمانی است در ژانر تریلر. در مقدمه این رمان درباره آن می‌خوانیم: «نویسنده رمان مرداد دیوانه سعی کرده است تمام قواعد و ظرایف ژانر تریلر جنایی را با توجه به واقعیات و فرهنگ امروز ایران مصور کند تا نتیجه رمانی جذاب و پرکشش برای علاقه‌مندان به این ژانر شود.» دومین رمان مجموعه «رمان ژانر» رمان «مجمعه جوان» است از لاله زارع. رمانی در ژانر جنایی که چنانکه در مقدمه آن آمده «اولین رمان پلیسی این مجموعه است، و «قهرمان آن سروان نیروی انتظامی‌ای به نام روزبه افشار است» که گویا قرار است در رمان‌های پلیسی دیگری از لاله زارع نیز حضور داشته باشد.



«خاک آدم‌پوش»، نوشته ضحی کاظمی، سومین رمان مجموعه «رمان ژانر» است. این رمان در ژانر فانتزی نوشته شده است. در مقدمه این رمان پس از توضیحی درباره ژانر فانتزی و خیالپردازی حماسی به‌عنوان مهم‌ترین زیرژانر این ژانر، درباره رمان «خاک آدم‌پوش» می‌خوانیم: «ضحی کاظمی، نویسنده رمان خاک آدم‌پوش، از وجوه مختلف همه عوامل ژانری گفته‌شده استفاده کرده است. رمان او گرچه در زیرژانر خیالپردازی حماسی نوشته شده، وفاداری کاملی به آن ندارد، زیرا کمابیش اشاره می‌شود که حوادث رمان در بیشتر از سه‌هزار سال قبل و در دوره دوم حکومت علیمان اتفاق می‌افتد.»

چهارمین رمان مجموعه «رمان ژانر»، رمانی است در ژانر تریلر، رمانی با عنوان «کاج‌ها وارونه‌اند»، نوشته سامان نورایی. در مقدمه این رمان درباره آن می‌خوانیم: «رمان کاج‌ها وارونه‌اند که اولین کار نویسنده ژانر کوتیک نیز استفاده کند و بر جذابیت رمانش بیفزاید. او ماجرا را به زمان گذشته (انگلستان درگیر جنگ دوم جهانی) برده است و به‌خوبی ایجاد تعلیق از این طریق به‌خوبی مدیریت کرده است. اما عمده تمرکز او بر چرایی قتل است. این بخش از رمان بر دوش وجه روان‌شناسانه اثر گذاشته شده است. معمولاً موتور محرک تریلر روان‌شناسانه آن چیزی است که در ذهن شخصیت اصلی اتفاق می‌افتد. این نکته را هم باید یادآور شد که نویسنده رمان کاج‌ها وارونه‌اند به‌خوبی توانسته از امکانات ژانر کوتیک نیز استفاده کند و بر جذابیت رمانش بیفزاید. او ماجرا را به زمان گذشته (انگلستان درگیر جنگ دوم جهانی) برده است و به‌خوبی توانسته حال‌وهوای آن زمان را در ذهن مجسم کند. از سوی دیگر، مانند همه آثار کوتیک، بخش اصلی ماجرا در مکانی غریب و تک‌افتاده رخ می‌دهد که در این رمان نیز عمارت آقای ویلارد چنین خصوصیتی دارد. و در پایان این‌که در ژانر کوتیک همیشه سایه گذشته‌ای گناه‌آلود بر سر قهرمان سنگینی می‌کند که معمولاً در زمان حال رمان به‌تنامی رخ می‌نماید و دام آنان را می‌گیرد.»